

جامعه مدنی چیست و ابزار کدام طبقه است؟

مقدمه:

بعد از 11 سپتامبر که غربی ها، افغانستان را مستقیماً در سیطره خود در آوردند، با استقرار نیرو های نظامی، ارسال هزارها میلیون دالر جهت تحکیم موقعیت خود و جابجایی صدها دوترا، دیپلمات و انجوا، در کنار اعلان پروژه دموکراسی، تشکیل نهاد های جامعه مدنی، تیوری رسیدن به چنان جامعه ای را در صدر کار شان قرار داده، تبلیغات دامنه داری را درین جهت آغاز نمودند.

استبداد مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی بعد از کودتای هفت ثور تا سقوط دولت پوشالی نجیب زیر نام کمونیزم، تک حزبی، نان، خانه، لباس وغیره، بعد استبداد تنظیم های خون آشام اسلامی و بعد تر بیداد گری های شریعتی طالبی، مردم افغانستان و مخصوصاً روشنفکران را به ستوه آورده، بدنبال فضایی که آزادانه نفس کشیده بتوانند، سرگردان نمودند. در چنین وضعیتی یکباره مصوبه های بن، پروژه دموکراسی را وارد افغانستان ساخت که با شعارهای آزادی بیان، آزادی رسانه ها و آزادی احزاب بدرقه می شد و بر فرق همه تیوری جامعه مدنی که ظاهراً در مقابل تمامی استبداد های گذشته قرار می گرفت، چون الترنا تیوی برای آینده مدرن با برپایی نهادهای آن و کمکهای وسیعی از سوی غربی ها، مخصوصاً ایالات متحده، روان بسیاری ازین روشنفکران را تسخیر کرد.

برپایی صدها کنفرانس و سیمینار، رفت و آمدهایی در بیرون، نوشتن صدها مقاله و انجام صدها مصاحبه در وصف چنین جامعه ای، در برابر شکست به اصطلاح کمونیزم و اسلام در افغانستان، این الترنا تیو توانست به آسانی در روان بسیاری از هموطنان روشنفکر ما شناور گردد، چیزیکه امپریالیست ها درین سده دهه بدنبال آن بودند، تا با تحمیل گروه های رنگارنگ فاشیستی چنین زمینه ای را برای چنین تیوری ای مساعد سازند.

جامعه مدنی چیزی جدا از یک جامعه خشن سرمایه داری نیست که شاخص ترین های آن امروز با هزار و یک مشکل در درون و بیرون دست به گریبان اند. نهاد های جامعه مدنی ابزاری اند که بسیاری آن ها از نظر فکر و عمل، راه ورود سرمایه های غربی را به داخل کشور های نیمه سرمایه داری مساعد ساخته، سران اکثر این نهاد ها چیزی جز دلالتان فرهنگی و کمپرادوران اقتصادی امپریالیست ها نمی باشند. مخصوصاً در کشور ما که امپریالیست ها به دلایل مختلف تصمیم دارند پایگاه های دایمی شان را بنا به ضرورت منافع جهانی خود، مستقر سازند. لذا اکثر سران این نهادها از جواسیس و مزد بگیران امپریالیست ها تشکیل شده که به عنوان جاده صاف کن های کمپنی های امپریالیستی عمل می کنند.

ما درین نوشته که ضرورت آن درین اوضاع بسیار مهم می باشد، تلاش نموده ایم تا هدف از طرح چنین تیوری و ضرورت ایجاد چنین نهادهایی را به ارزیابی بگیریم و نشان دهیم، تا زمانی که تضاد های طبقاتی در جامعه نیمه سرمایه داری و سرمایه داری پیشرفته حل نگردند، ارزش اضافی از میان نرود و وسایل تولید همگانی نشوند، هیچ راه دیگری برای تأمین آزادی و عدالت وجود ندارد و این را هرگز با شگرد های تیورسن های بورژوازی نمیتوان حل کرد، جز اینکه با انقلاب عمیق اجتماعی که در آن حزب پیشاهنگ زحمتکشان، سکان رهبری را در دست بگیرد و استثمارگران ضد بشریت را در دریایی از خون و خاکستر غرق نماید، راهی برای آزادی، برابری، عدالت و انسانیت وجود نخواهد داشت.

جامعه مدنی چیست و ابزار کدام طبقه است؟

جامعه مدنی به مجموعه نهاد ها، اشخاص اصلی و حکمی، شخصیت های ملی، روحانیون متنفذ و روشنفکران فعالی اطلاق می گردد که خارج از تشکیلات دولت، در راستای تحقق اهداف مردم، خدمت به مردم و دفاع از حقوق مردم عمل نمایند. بعضی ها ارگان های دولت را نیز جز نهاد های جامعه مدنی میدانند. هگل یکی از منادیان اصلی جامعه مدنی، دادگاه ها، پولیس و ادارات را هم اجزای جامعه مدنی می شمرد و هم اندام های دولت می پندارد و معتقد است که کارکرد این ها می تواند دوگانه باشد، وقتی در خدمت منافع شخصی و خصوصی اند جزء جامعه مدنی و وقتی در خدمت همبستگی اجتماعی هستند و در رفاه افراد اجتماع حایز اهمیت اند، اجزا دولت به حساب می آیند.

جامعه مدنی، جامعه ای قانونمند است که شهروندان کشور در برابر قانون حق مساوی دارند، بر تری دین و سنت در این جامعه نسبت به قانون وجود نداشته، این جامعه با لیبرالیزه شدن اقتصاد، سیاست و فرهنگ برقرار می گردد.

دموکراسی لیبرال، اقتصاد بازار، آزادی بیان، آزادی رسانه ها، برابری حقوق زن و مرد، آزادی احزاب، مبارزه با هر نوع خشونت، کمیسیون های حقوق بشر و عدالت خواهی، فعالیت گسترده انجوها یا موسسات غیر دولتی از مشخصات و نهاد های کاری این جامعه بوده که در نظارت از دولت قرار دارند.

به قول هگل، نهادهای جامعه مدنی سه بنیاد اساسی دارند: نظام نیاز ها یا روابط اقتصادی، حوزه اجرای عدالت و حوزه اصناف و نهاد های رفاهی.

کشورهایی که توانسته اند به چنین مدینه ای دست یابند، شامل ایالات متحده امریکا، فرانسه و بریتانیا بوده، کشورهای سرمایه داری دیگر یا در رسیدن به آن نزدیک اند و یا در فاصله ی دورتری در هوس رسیدن به آن تقلا می نمایند.

مشخصات چنین جامعه ای در یونان باستان دیده شده و نهاد های آن به شکل نمونه هایی در ادوار مختلف تاریخی، در کشور های مختلفی به مشاهده رسیده است. بعضی ها معتقد اند که در کشور ما جرگه های قومی، بزرگان قوم و خانواده، روحانیونی که از آنان پیروی صورت گرفته، ملک ها و میر آب ها، چون خارج از حوزه تسلط دولت به نظم امور و خدمت به مردم پرداخته، همه و همه چون نهاد ها و یا افراد جامعه مدنی عمل نموده اند.

بعد از آنکه اروپا با انقلابات بورژوازی، دوران فیودالی را زیر پا گذاشت، تیوری جامعه مدنی به طور جدی مطرح گردید، مخصوصاً در دهه هشتاد میلادی که تیوریسن های بورژوازی در غرب، ضعف اقتصادی اتحاد شوروی و فروپاشی آنرا پیشینی نمودند، جامعه مدنی، مخصوصاً برای کشورهای جهان سوم به عنوان بدیلی در برابر جامعه سوسیالیستی مطرح گردید و چون جامعه مدنی به طول حیات بشر ماندگار خوانده شد، فرانسیس فوکویاما پایان تاریخ را اعلام نمود!! که جز جاودان خوانده شدن بورژوازی و فراخوانی بشر به تابعیت از آن چیز دیگری نمی باشد. انقلابات اسلامی و تبلیغ جامعه بی طبقه توحیدی که از سوی تیوریسن های اسلامی، به ویژه رهبران جمهوری اسلامی ایران در آن زمان مطرح می شد، چون نه چنان جامعه ای در تاریخ آمده بود، نه قادر به حل قضایای اقتصادی بود و نه جهانشمول و نه کشور های سرمایه داری بزرگی که برای جامعه مدنی فعالیت می کردند، خواهان طرح شدن چنین نظامی بودند، بنابر این جامعه مدنی را به عنوان بهترین الگوی جامعه بشری مطرح کرده، فعالیت های دامنه داری را جهت استقرار آن آغاز کردند.

گرچه در دهه چهل (1342-1352) دموکراسی اعلان شد و طور نسبی آزادی رسانه ها و آزادی بیان در کشور ما به میان آمد، اما به علت نبود بازار آزاد و لیبرالیزه نشدن اقتصاد، فرهنگ و اجتماع، چیزی به نام جامعه مدنی در آن زمان مطرح نشد. نهاد های انجویی در دوران اشغال شوروی در پاکستان به میان آمدند، اما بعد از 11 سپتامبر و کنفرانس بن، کمک به نهاد

های جامعه مدنی با اعلان دموکراسی، اقتصاد بازار و فعالیت های وسیع انجوبی به صورت جدی آغاز گردید. در جریان کنفرانس بن، نهادهای انجوبی و یا غیر دولتی که در زمان حکومت های ربانی و طالبان فعالیت وسیع داشتند، نیز در حاشیه این کنفرانس دعوت شدند و به این گونه امریکایی ها و اروپایی ها خواستند که به سران آینده دولتی در کابل بفهمانند که منادیان اصلی سرمایه داری غرب این نهاد ها اند و برای ما به عنوان بخش حتی مهمتر از دولت مطرح می باشند.

درین مجموعه اکثریت سران انجوهاهی شرکت کرده بودند که طی بیش از یکدهه تیوری های بورژوازی جامعه مدنی را آموخته بودند و نه تنها به عنوان مدافعان حضور فکری غرب، که خواهان استقرار نیرو های امریکایی و کشورهای دیگر امپریالیسی در خاک افغانستان بودند، عده ای از آنان که همیشه شکوه و گلایه فراموش شدن افغانستان توسط سردمدار نظم نوین جهانی و سکونشین جامعه مدنی را داشتند، یا به استخبارات این کشور ها پیوسته بودند و یا برای آنها خبرچینی کرده به پول ها، قصر ها و زندگی های افسانوی دست یافته بودند و به این خاطر به مجردیکه دولت موقت زیر سایه سنگین چکمه پوشان امریکایی و اروپایی ساخته شد 2650 انجو تشکیل شد که جز فساد، اختلاس، دزدی و کار های کوچک، آن هم غیر اساسی و بی دوام، کاری نکردند، در افغانستان سران انجوها یا نهاد های غیر دولتی که اساس جامعه مدنی برشانه های آنها آباد می گردد، از سوی مردم به عنوان افراد دزد، اختلاس گر، قوم و خویش باز، جاسوس و پروپوزل ساز شناخته شده، آنان را به حق وابستگان به خارج می دانند.

سران انجوها که بیش از 70 در صد پول های کمکی خارجیان را به مصرف می رسانند و چون همه میدانند که معاش های شان را از کجا می گیرند، دلیلی وجود ندارد که گوش به فرمان خارجی ها عمل نکنند و به این خاطر هر هموطن آگاه و نیمه آگاه ما می دانند که انجوها گرابی یعنی وابستگی. از روی این معادله بسیار ساده به آسانی می توان فهمید که استقرار جامعه مدنی در کشور ما چه معنا و مفهومی دارد و چون گسترده ترین بخش نهاد های جامعه مدنی را انجوها در بر میگیرند، پس باید پرسید که :

جامعه مدنی کدام ابزار؟

اگر نهادهای جامعه مدنی به عنوان ابزار هایی جهت فاصله گرفتن از تفکر و فرهنگ فیودالی در مخالفت با سایه سنگین دین و سنت به خاطر رسیدن به دوران سرمایه داری در کشورهای نیمه فیودالی عمل کنند، درین حد گامی به جلو تلقی شده، آفریننده ی جامعه سکیولر می باشند. اما کشورهای امپریالیسی که با صدور سرمایه تلاش می کنند تا بازار، مواد خام و نیروی کار را در کنترل بگیرند، رسیدن به جامعه مدنی هدف استراتژیک و ماندگار سرمایه داری بوده که توضیح آن در چنین قالبی صورت می گیرد. جامعه سرمایه داری یک جامعه خشن طبقاتی است و تا وقتی که تضاد و طبقات در جامعه و یا تضاد میان جامعه و طبیعت وجود داشته باشد، نمی توان از پایان تاریخ و جاودان بودن سرمایه داری نام برد، بنابر این جامعه مدنی به عنوان ابزاری از سوی تیوریسن های بورژوازی جهت تغییر ناپذیر بودن این دوران و القاء آن در روح زحمتکشان جهان به کار گرفته می شود، تا بدینگونه انقلاب ها و قیام های پرولتاریایی را تلاش های بیهوده وانمود سازند.

بعد از فروپاشی اتحاد شوروی، یک تاز شدن ایالات متحده و اعلان نظم نوین جهانی که همه چیز باید به فرمایش او در جهان تدوین گردد و منافع او بر صدر تمامی منافع جهان قرار گیرد، با تمسک به دموکراسی و جامعه مدنی در صدد استثمار کشورهای دیگر برآمد و به این خاطر کمک به نهاد های جامعه مدنی عده ای از کشورهای نیمه سرمایه داری را در پیش گرفت.

فعالیت های نهاد های جامعه مدنی را در هندوستان یک فعال جامعه مدنی آن کشور با زبان رسا!! تشریح نمود که با تمام فعالیت های ما در سال 2006، هندی ها در زندگی دوزخ آسایی به سر می بردند، چنانچه 124000 دهقان به خاطریکه قادر به پرداخت قرض مالکان نشدند، خود کشی کردند. در جامعه مدنی امریکا یک میلیون سیاهپوست در زندان ها به سر می برند و 6 در صد زحمتکشان آن بیکار اند. امریکا نه تنها در کمک به نهاد های جامعه مدنی کشور های که یا اهمیت استراتژیک داشتند و یا پر از انرژی بودند، کوتاهی نکرد که بالاخره جهت استقرار این جامعه «مجبور» شد، عراق و افغانستان را اشغال نماید، چون مردم این دو کشور هر چه زود تر باید به مدینه فاضله جامعه مدنی می رسیدند!!

تیوریسن ها و طراحان بورژوازی از یکطرف جامعه امریکا را قله ی جامعه مدنی تبلیغ می کنند، عدم خشونت، دیالوگ، پلورالیزم و کثرت گرایی را از مشخصات این جامعه می دانند و از سوی دیگر این قله با هزاران قتل و خشونت، مردم عراق را سلاخی می کند. اما سردمداران نهاد های جامعه مدنی در کشور ما و کشور های دیگر این اشغال عریان و قتل عام ملتی را «رفیقانه» اشتباه امریکا ارزیابی کرده، غیر جدی وانمود می سازند. بعضی ازین مدنی شدگان، ملت عراق را ملامت می کنند که گویا غیر مدنی اند و تا هنوز در قید و بند های قومی و مذهبی قرار داشته، وحشیانه عمل می کنند و خون می ریزند. ورنه متحدان امریکایی پیام آوران دموکراسی و استقرار نهاد های جامعه مدنی می باشند. اما وقتی افغان ها با افکار زننده تر قومی و مذهبی در مقابل شوروی های جنگیدند، مردم قهرمان، آگاه و مدنی که برای رهایی کشور شان می جنگیدند، نامیده شدند!! روی این دو قضاوت، به آسانی می توان به نتیجه رسید که سران نهاد های جامعه مدنی چگونه چوبدستان، دلالان فرهنگی و توجیه کنندگان اعمال تجاوز کارانه ی ولینعمتان شان می باشند.

جامعه مدنی مقوله فرا طبقاتی است که در آن شهروندان یک کشور به عنوان یک کلیت، به فکتور های غیر طبقاتی تقسیم می شوند. هگل سه اصل دیالکتیکی خانواده، اجتماع مدنی و دولت را به عنوان یگانگی، جزیت و کلیت مطرح می سازد و بدین ترتیب اصل طبقاتی جامعه را با این مقوله ها می پوشاند. کمپنی های سرمایه داری با حمایت از نهاد های جامعه مدنی میخواهند از یکطرف حضور استراتژیک شان را از نظر فکری در کشور های جهان سوم رادیکالیزه سازند، تا زمینه چاپیدن سرمایه های ملی و مکیدن شیره جان زحمتکشان این کشور ها را مساعد سازند و از سوی دیگر برای پرورش چنین دلالانی تمام وسایل رفاهی و معیشتی آنان را مساعد ساخته، معاش های بلندی برایشان مقرر می دارند. به این صورت میبینیم که جامعه مدنی و نهاد های آن ابزاری در دست بورژوازی اند که با این وسایل زمینه نفوذ و حضور امپریالیستی خود را در کشور های دیگر مساعد می سازند، از جمله تنوریسن های جامعه مدنی ما به صراحت اعلان میدارند: «امریکا متحد استراتژیک ماست، امریکا دموکراسی نیرومند جهان است و ما می خواهیم عضوی از خانواده دموکراسی جهان باشیم».

دولت، قانون و حقوق شهروندی:

نهاد های جامعه مدنی در کشور های امپریالیستی از نظر تعداد به گستردگی کشورهای نیمه سرمایه داری نیستند و چون در آن کشور ها انحصارات در تمامی زمینه ها حاکم شده، این نهادها نیز بعد از رقابت در مشت عده ای معدودی متمرکز گردیده اند. با وجودیکه از نظر امکانات و وسعت کار، نهادی در کشور های سرمایه داری با تمام نهادهای جامعه مدنی در کشوری نیمه سرمایه داری برابری می کند، اما تمام این نهاد ها چه در جامعه ی سرمایه داری پیشرفته و چه در نیمه سرمایه داری در جهت استقرار مناسبات کامل بورژوایی تلاش می نمایند. به طور نمونه: تیراژ، مصرف، تعداد کارگر، خبرنگار و امکانات نشریه «آساهی» در جاپان از تمام نشرات کشور ما چند چند افزونی دارد، در حالیکه در خود جاپان ازین نوع دو، سه تا می

باشد. «آساهی» با سرمایه گذاری و انحصار کمپنی های بزرگ سرمایه داری و بانکهای آن کشور که سکان سرمایه را در دست دارند، مرتبط می باشد و از حزب خاصی حمایت می کند، گرچه مستقل از دولت است ولی در انحصار این سرمایه داران قرار دارد. این روند با استقرار هرچه بیشتر سرمایه داری در کشور ما نیز انجام میپذیرد، که در نهایت تمام این نهادها در کنترل انحصارات سرمایه داری در می آیند .

در کشور های سرمایه داری همان کمپنی هایی که مالک و قیم نهاد های جامعه مدنی اند، همان ها مالک و قیم دولت های سرمایه داری نیز می باشند و چون در اکثر کشور های سرمایه داری پیشرفته فقط دو جریان پوزسیون و اپوزسیون در دولت سازی وجود دارند، لذا نهادهای جامعه مدنی نیز به شکلی با این دو جریان مرتبط بوده و تناقضی بین دو جناح دولت ساز و این نهادها دیده نمی شود. مثلاً عده ای از رسانه ها همیشه از جمهوری خواهان و عده ای از دموکرات ها حمایت می کنند، به این ترتیب میان اکثر رسانه های دیداری، شنیداری و چاپی در امریکا، انگلیس و فرانسه چنین روندی به چشم می خورد. در کشور های پیشرفته سرمایه داری عموماً افراد بلند پایه دولتی، مدیران کمپنی های بزرگ صنعتی و تجاری اند، این افراد به وسیله میلیارد های سرمایه تعیین می گردند و با حفظ منافع این کنسرسیوم ها در چوکات و قانونمندی خاص دولت کار می کنند. دولت در حقیقت از مالیه این کنسرسیوم ها تغذیه کرده، هر چه سود این کمپنی ها بیشتر باشد، به همان پیمانه مالیه دولت اضافه تر می گردد، فلذا دولت تلاش مینماید تا تمام فیصله های خود را در زمینه های مختلف به نفع این میلیارد ها ختم نماید و این میلیاردرها متقابلاً کوشش مینمایند تا دولت را در زمینه های مالی بیشتر تقویت نمایند. کمپنی های نشراتی، کمپنی های فلم برداری، موسسات انجویی، کمیسیون های حقوق بشر، احزاب سیاسی، اتحادیه های کارگری... همه و همه را این کمپنی های بزرگ زیر کنترل مستقیم خود دارند و مدیران این بخش ها که مزد بگیران این سرمایه داران میباشند، موظف اند تمام کار کرد های این بخش ها را با شگرد های گوناگونی به سود سرمایه داران تمام نمایند. اگر هگل بیچاره امروز زنده می بود و می دید که چگونه نهاد های جامعه مدنی او در مشت اقلیتی ثروتمند فشرده میشوند، حتماً به وحشت می افتاد، چون عیب اش در ارزیابی ها این بود که طبقات و سیر طبقاتی جامعه انسانی را از نظر انداخته و با باورهای ایدئالیستی، جامعه بشری را بررسی می کرد. رژیم هایی که امروز بر فرق جوامع سرمایه داری ادعای جامعه مدنی را دارند و از چنین نهادهای در کشور های دیگر از جمله کشور ما حمایت می کنند، عموماً حافظ منافع کمتر از 5 درصد مردم میباشند و با 95 درصد دیگر جز بهره کشی کاری ندارند. این رژیم ها در ظاهر با تمام معیارات استقرار جامعه مدنی برابر و سازگار می باشند. با انتخاب و رأی می آیند، از نظارت مرجع دموکراتیکی!! مثل پارلمان می گذرند، پیرو قانون می باشند، دین و سنت در زندگی اجتماعی مردم دخالتی ندارند، رسانه ها آزاد اند و گاه گاه از دولت نیز انتقاد می کنند، شهروندان از حقوق قانونی شان محروم نیستند، اما در عمل این رأی و انتخاب به عده ای خیلی مربوط می باشد که بصورت میراثی رهبران دو حزب را قادر می سازند تا به ریاست جمهوری و نمایندگی پارلمان برسند و جهت رسیدن به مثلاً مقام ریاست جمهوری در امریکا حد اقل باید نیم میلیارد دالر مصرف شود. جامعه مدنی در موافقت با سران اتحادیه های بزرگ سرمایه داری قرار گرفته، از منافع میلیاردر های کشور های خود و دیگران دفاع کنند.

رژیم های پیشرفته سرمایه داری که ظاهراً مرز میان خود و جامعه مدنی را زدوده و در صدد پیاده نمودن دموکراسی و کمک به موسسات غیر دولتی کشور های نیمه سرمایه داری می باشند، در عمل ضد انسانی ترین رژیم هایی اند که جز به جاودانه نمودن طبقات و استثمار به چیز دیگر نمی اندیشند. نهاد های جامعه مدنی کشور های نیمه سرمایه دار و سرمایه دار تا جایی برای این کشور ها مطرح میباشند که ازین طریق به منافع امپریالستی شان دست یابند، در غیر آن حاضر اند فاشیستی ترین

رژیم ها را در آغوش بکشند. حمایت امریکا و یاران امپریالست او از قصابانی چون شارون، اولمرت، ضیاء الحق، مشرف، مارکوس، پینوشه، سوکارنو، ملک عبدالله، ملک سعود، ملک زاهد، سیاف، قاضی حسین و دهها دکتاتور دیگر در پنج قاره جهان که دشمنان واقعی جامعه مدنی اند، سیاست های سود جویانه این مدافعان مدنیت را به روشنی نشان می دهد. ایالات متحده و یاران او با فروش سلاح های کشتار جمعی و تقویت بنیاد های دفاعی این رژیم ها، چنگ و دندان شان را در سرکوب حرکت های به اصطلاح دموکراتیک و نهادهای جامعه مدنی تیز تر می سازد، چون این رژیم ها پاسبانان واقعی سرمایه گذاری های امپریالیستی در خاک شان می باشند، بنابر این تقویت آنها بیشتر از ترس حرکت های توده ای و جنبش های انقلابی میباشد که بنیاد این رژیم ها را فرو نریزند.

کشور های امپریالیستی یا مدینه فاضله جامعه مدنی، روابط شانرا با کشورهای دیگر نه بر اساس ماهیت دموکراتیک و یا به اصطلاح ضد دموکراتیک این رژیم ها بر قرار می سازند که بر اساس منافع شان بخاطر چاپیدن بازار، نیروی کار و مواد خام آنها عیار می سازند، و نه هوگوچاویز که دو بار با دموکراتیک ترین شیوه، با رأی و نظر مردم برگزیده شد، حتماً باید قبولتر از پرویز مشرف، قرار می گرفت که با کودتای نظامی، رژیم نیمه منتخبی را سرنگون کرد. امریکا اکنون جهت سرنگونی چاویز برای مخالفانش ملیون ها دالر می فرستد، اما جهت حفظ مشرف فانتوم شانزده هدیه می کند، ولی نهادهای جامعه مدنی امریکا و اروپا چون کمیسیون های حقوق بشر، کمیته های حقوقی، دادگاه های مستقل، رسانه های آزاد، پروژه های عدالت خواهی، کوچکترین اعتراضی بر سر پا نگهداشتن مشرف و سرنگونی چاویز ندارند. این موضعگیری ها خود بخود نشان می دهند که در پشت نهادهای جامعه مدنی چه اهداف امپریالیستی نهفته و سران این نهاد ها چه وابستگی های طبقاتی به رژیم های امپریالیستی دارند.

ملک عبدالله که در عربستان سعودی به زنان اجازه رانندگی نمی دهد، هیچ موسسه غیر دولتی اجازه فعالیت ندارد، هیچ حزب سیاسی اجازه ظهور ندارد، رأی، کاندید و پارلمانی اصلاً در کار نیست، بدون کوچکترین تأملی مخالفان سیاسی اش را گردن می زند و غیره، از دوستان واقعی و غیر تروریست ایالات متحده و یاران امپریالیست او بوده، جهت سر پا نگهداشتن رژیم پوسیده و مستبد شاهی او چهل هزار عسکر اعزام کرده، نهاد های جامعه مدنی در اروپا و امریکا که با هزار رشته به ملیارد های این کشور وابسته اند، یکبار هم لب از لب نکشاده، به طرفداری از ظهور نهاد های مدنی درین کشور کوچکترین اعتراضی نکرده اند.

امریکا که بعد از جنگ دوم جهانی تا سقوط اتحاد شوروی، ده هزار ملیارد دالر را صرف هزینه های نظامی اش کرد و هزاران سلاح کشتار جمعی کیمیاوی، بیولوژیکی و هستوی را ساخت و حالا هم به بهانه تهدیدات کوریای شمالی، ایران و تروریزم بین المللی به این پروژه آهنگ تند تری داده و در تمام کشمکش ها، جنگ و درگیری های جهان دست او دخیل می باشد، ظاهراً با دفاع از نظم نوین جهانی، دموکراسی و عدالت به این همه جنایات ضد بشر می پردازد و نهاد های جامعه مدنی ما که مزد بگیر آن می باشند، آنرا الگوی دموکراسی دانسته، در رسیدن به آن سر از پا نمی شناسند.

می بینیم که بر خلاف تیوریسن های امپریالستی، امریکا نقش پولیس جهان را بازی نمی کند و اگر هم بخواهد چنین نقشی را بازی کند، بیشتر شبیه پولیس نیویارک عمل می کند تا نظم عامه را جهت حفظ بانکها، شرکت های تولیدی و جلوگیری از حرکت های ناراضیان طبقاتی برقرار نماید، به این معنی که اگر در افریقا صد ها هزار نفر در جنگ داخلی در اثر دخالت غیر مستقیم و انحصارات امریکایی و اروپایی کشته شوند؛ اگر فلسطین اشغال شده به زندان بزرگی برای مردم آن مبدل گردد؛ مردان، زنان و کودکان آن طور تدریجی و حساب شده به نابودی کشانده شوند، اگر دولت ترکیه هزاران هزار کرد را قتل

عام کند و صد ها دهکده و شهرک رابه آتش بکشد و یا دولت اندونیزیا یک سوم مردم تیمور شرقی را قتل عام کند؛ امریکا وظیفه پولیسی را در آنجا ها بازی نخواهد کرد، بلکه به این قتل عام کنندگان اسلحه خواهد فروخت و افسران آنها را در مدارس نظامی امریکایی درس سرکوب خواهد داد و به این صورت حرفی از سران انجو ها و نهاد های دیگر جامعه مدنی به رسم اعتراض بیرون نخواهد شد.

جامعه مدنی، جامعه قانون مدار است، سران نهاد های جامعه مدنی همیشه تبلیغ می کنند که وقتی جامعه از حالت وحشی به مدنی پا گذاشت و پیرو کامل قانون شد، دیگر به معراج بشریت رسیده، هیچ مشکلی برای این کشور ها به وجود نمی آید، تمام مشکلات مردم درین است که به رعایت قانون سر نمی گذارند!! این دلالتان فرهنگی و غیر فرهنگی به این اصل که این قانون را کی ها می نویسند و به تصویب می رسانند، ماهیت طبقاتی این قانون چیست و به چه چیزهایی احترام می گذارد، هر گز به بحث نمی گیرند و یا اگر می گیرند میزان کردن این قانون فقط با قوانین "پیشرفته" جوامع غربی مطرح می گردد، در قوانینی که با الگوی غربی ساخته می شوند، از جمله قانون اساسی کشور ما اقتصاد بازار، احترام به بخش خصوصی و رشد آن، همه چیز در پرتو اسلام، دموکراسی لیبرالی غربی، آزادی رسانه ها، برابری حقوق زن و مرد، آزادی احزاب و غیره ثبت شده که در عمل جز فقر و بدبختی نصیب مردم و سرمایه و ثروت نصیب عده ای قلیلی جاسوس و وطن فروش نشده است.

هگل فرمانروایی از قانون را یگانه وجه نیکو وزیای جامعه مدنی می داند، در حالیکه این قوانین در دوره های مختلف تاریخی به وسیله آنانی ساخته شده و ساخته می شوند که قدرت را در دست دارند و منطقاً آنرا به نفع خود تدوین میکنند. در دوره کمون که قدر قدرتی در جامعه وجود نداشت، همه قانوناً برابر و برادر وار زندگی می کردند. همه یکسان کار می نمودند و یکسان مصرف می کردند. همه از قانون یکسان پیروی کرده و این قانون هر چند شفاهی و قراردادی بود، اما حدود و ثغور آن به وسیله ی بزرگانی که از تجربه برخوردار بودند و به همه یکسان می اندیشیدند، تدوین می شد و همه خود را مکلف به پیروی از آن می دیدند.

در دوران برده گئی، قانون را برده داران می نوشتند و در تدوین آن برده ها و مردم آزاد و اصناف، کوچکترین نقشی نداشتند. بر طبق این قانون برده داران حق داشتند، برده های شان را استثمار کنند، بفروشند، لت و کوب نمایند و یا بکشند و جامعه باید ازین فرمانروای نکو و زیبا پیروی می کرد.

در دوران فیودالی، قانون را فیودالان می نوشتند و آنرا با حدود استبداد و بهره کشی از دهقانان واجب الاجرا می کردند. شاهان درین دوره نماینده روح مطلق در زمین بودند و به اشاره سر، قانوناً حق داشتند جمعیتی را قتل عام کنند، شهری را بسوزانند، خزانه ای را ببخشند و مقدرات سرزمینی را نابود سازند. کلیسا و انگیزسیون در قاره اروپا با سایه خدا دانستن شاهان و امپراتوران هزارسال قانوناً حکومت راند و آنچه را بد می دانست، قانوناً در آتش میسخت و مردم راهی جز اطاعت ازین فرمانروایی نداشتند، چون سرباز، سلاح، جاسوس، محکمه، زندان و شلاق همه در اختیار قانون نویسان قرار داشتند.

دوره اولیه حکومت های سرمایه داری بعد از انقلاب کبیر که با تفکیک سه قوا همراه بود، نسبت به دوره فیودالی جنبه های انسانی تری در خود داشت، اما با ختم رقابت آزاد و استقرار انحصار و امپریالیزم، خشن ترین نوع استثمار در تاریخ بشریت پا به عرصه گذاشت. قانون درین دوره به وسیله آنانی نوشته شد که در رأس سرمایه قرار داشتند. درین قوانین محترم دانستن مالکیت خصوصی، بازار آزاد، ارزش اضافی، طبقات و استثمار به رسمیت شناخته شد و این فرمانروایی "نکو" و "زیبا" بر جامعه مسلط گردید.

این قانون نیست که شرایط خاص اجتماعی را رقم بزند، بلکه شرایط خاص اجتماعی است که قانون را می آفریند، قانون کمون را به نفع عموم خلق، قانون برده داری را به نفع برده داران، قانون فیودالی را به نفع فیودالان و قانون سرمایه داری را به نفع سرمایه داران نوشته اند. این حقیقتی است انکارناپذیر. وقتی دوره ای به پایان می رسد، قانونش هم فنا می پذیرد و وقتی دوره آغاز میگردد، قانونش هم تدوین می شود. در هر دوره هر که زور داشت، قانون را به نفع خود نوشت و با همان زور آنرا تطبیق کرد و پیوسته تبلیغ نمود که نباید کار خلاف قانون انجام داد تا قدرت زورمندان با این قانون جاودانه گردد. نهاد های جامعه مدنی که مدینه فاضله شان را جامعه بورژوازی و قوانین آنها قرار داده، پیوسته در تلاش اند تا چنان شرایطی را با کمک های مستقیم کشور های سرمایه داری به وجود آورند.

حقوق شهروندی چیز دیگریست که نهاد های جامعه مدنی سخت بدنبال آن سرگردان اند. این حقوق که با قانون مشخص میگردد، گویا وقتی در قانون مشخص شد، شهروندان دیگر مشکلی ندارند. در جوامع بورژوازی حقوق بیش از 90 درصد شهروندان بگونه ای در قانون ثبت شده که از بام تا شام باید پشت ماشین بیاستند و یا در عمق کوه ها و تونل ها جهت به دوران انداختن ماشین های سرمایه داران، مواد اولیه تهیه نمایند تا عده ای قلیلی به سود های جهانشمول برسند. قانون در این جوامع حق 95 و 5 درصد افراد را با این محدودیت قید کرده و مخالفت با آن قانوناً منع می باشد. این تفاوت و نابرابری مضمون اصلی قوانین سرمایه داری را می سازد، چیزیکه هگل، فوکویاما و تیورینس های دیگر جامعه مدنی، انسان ها را به فرمانبرداری زیبا و نیکوی آن فرا می خوانند!!

درین جامعه مقولاتی چون عدالت، آزادی و حقوق برابر شهروندان با چنین قید های قانونی دیگر معنی نداشته، این حقوق جزء مظاهر روبنایی مثل حق تحصیل، حق رأی، حق کار، حق انتخاب همسر، حق مسافرت، حق انتخاب دین و مذهب و غیره بوده که کوچکترین مشکلی برای بهره کشی و استثمار به وجود نمی آورند. در جامعه ای مثل افغانستان که افکار منحط فیودالی با سایه سنگین دین و سنت، روشنفکران را با زندگی دوزخ آسایی رو به رو ساخته، فعالیت های نهاد های جامعه مدنی می تواند جذابیت داشته باشد و قدمی به پیش محسوب گردد، اما نجات انسان از بهره کشی و استثمار با ابزار نهاد های جامعه مدنی نه تنها ناممکن می باشد که این نهادها در نهایت زنجیرهای بهره کشی را بر دست و پای بشریت محکمتر می پیچانند.

در جامعه مدنی که اوج پیشرفت مناسبات بورژوازی را نشان می دهد، شکاف طبقاتی میان فقرا و اغنیا به دره عمیقی می ماند که عبور از آن، حق هیچ شهروندی نبوده، رعایت آن بر هر شهروندی حتمی و لازمی می باشد، این جامعه هر چه جلوتر می رود، به همان پیمانه این شکاف عمیق تر و گسترده تر شده، فقر، فساد، فحشا، اعتیاد، جرم و جنایت در آن بیشتر می گردد و انحطاط اخلاقی بیشتر بر آن چیره می شود. برای اینکه ملیاردرها توده ها را همه جانبه تر به انحطاط اخلاقی تخریب نمایند و خود با بی دردسری بیشتری استثمار نمایند، فحشا، همجنسگرایی، اعتیاد، حمل سلاح و... را قانوناً رسمی می سازند و آنرا ادامه لیبرالیزه کردن آزادی های فردی و اخلاقی نامیده، با این رسمیت بخشیدن ها چهره واقعی لیبرالیزم بورژوازی را به نمایش می گذارند. این ها از مشخصات جوامع مدنی پیشرفته اند که وقتی نهادهای جامعه مدنی ما با آنها روبه رو می شوند، غیرتی شده، در کنار تایید تمامی گندگی های آن چون الترناتیو اخلاقی و انسانی دیگری سراغ ندارند، به "فرهنگ اصیل افغانی" پناه می برند. فرهنگی که جز پوسیدگی های دینی، مذهبی، سنت های کثیف عشیره ای، دختر فروشی، همجنسگرایی (پچه بازی) و رذایل دیگر چیزی در خود ندارد. اگر پستی های اخلاقی در جامعه فیودالی طور پوشیده و در پشت دیوار های بلند قلعه ها و پرده های ضخیم صورت می گیرد، در جامعه سرمایه داری که در پس و پیش هر چیز کلمه آزادی را

یدک می کشند، کوشش می کنند تا این پستی ها را جنبه قانونی و رسمی بدهند و از پرده ها به بیرون بکشند. شهروندان را با مصروف کردن به این مسایل از وظایف اصلی تاریخی شان که همانا ایجاد جامعه عدل و برابری است، بدور نگهدارند. اما نهاد های جامعه مدنی چون مطبع و منقاد قانون اند و هر نوع سرکشی از قانون را بربریت و جرم میدانند، به این "حقوق" کردن نهاده، در مخالفت با آن کلمه ای بر زبان نمی آورند. با تمام تلاشی که جوامع پیشرفته بورژوازی در جهت راضی نگهداشتن مردم از وضعیت موجود انجام می دهند و تیورین های آن هر روز طرح جدیدی را به این خاطر تدوین می نمایند و سران نهاد های جامعه مدنی در کشور های عقب مانده از جمله کشور ما به اشکال گوناگونی برای رسیدن به چنین جامعه تبلیغ می نمایند، اما بحران ها و طغیان های مهار ناپذیر درین کشور ها هر از گاهی سرریزه کرده نابرابری ها، بی عدالتی ها، تفاوت ها و نارضایتی های عمیق توده های این کشور ها را بر ملا می سازند و به این صورت آشکار می گردد که "حقوق شهروندان" طبقات زیرین در جوامع بورژوازی چقدر مضحک و فریبنده می باشد. تظاهرات و اعتصابات توده های ناراضی فرانسه بخاطر دست نیابی به "حقوق شهروندی" هر سال صد ها موتر و مغازه را طعمه حریق ساخته، جان افراد بسیاری را می گیرد. گستردگی و شدت این طغیان ها به حدی بالاست که همه ساله فکر می شود در پاریس کمونی زاده میشود.

گراف جرم و جنایت در جامعه مدرن انگلیس به اندازه ای بالاست که سالانه معادل 20 میلیارد پاوند بشکل جنس و نقد به سرقت می رود. در امریکا تبعیض نژادی مقابل سیاهپوستان به حدی روا داشته می شود که پولیس در بسیاری شهر های امریکا بطور مستمر با اعتراضات مسلحانه و غیر مسلحانه آنان مواجه بوده و ازینکه یک میلیون سیاهپوست در زندان های امریکا بسر می برند، به روشنی حقوق شهروندی و عدم تمکین مقابل قوانین ضد بشری جامعه پیشرفته بورژوازی را به نمایش می گذارد. گروپ های مافیایی در امریکا بر حقوق شهروندان آن کشور بی رقیب حکمرایی می کنند و بعد از 11 سپتامبر خرید مسلسل، تفنگ و تفنگچه در امریکا دو برابر شده است، زیرا اکثریت مردم در آنجا احساس امنیت و آرامش نمی کنند.

گسترش اعتیاد در اروپا و امریکا به وسیله انحصارات امپریالیستی مواد مخدر چنان سرعت یافته که در 2006 بیش از 445 میلیارد دالر از درک فروش هیروین نصیب این انحصارات شده است و در این دیگر شکی وجود ندارد که روزانه امریکاییان تا نیم تن تریاک و هیروین از طریق میدان هوایی بگرام انتقال می دهند و انگلیس ها که با 5 هزار نیرو مسوولیت جلوگیری از زرع و قاچاق مواد مخدر در هلمند را بعهدہ دارند، سال گذشته گراف تولید مواد مخدر این ولایت 160 در صد نسبت به سال های پیش بالا رفت و به این خاطر لندن یکی از مارکیت های بزرگ مواد مخدر بوده، دفتر مرکزی شورای سنلس که میخواهد زرع مواد مخدر را در بسیاری کشور های جهان از جمله افغانستان رسمی بسازد، در لندن قرار دارد. سرمایه داران بزرگ امریکا، انگلیس و فرانسه که بر تولید، تجارت، پول، دولت و تمام نهاد های غیر دولتی از جمله بنگاه های رسانه ای، مافیا، شبکه های استخباراتی، شبکه های مخابراتی، کارخانجات تولید تسلیحات، کمپنی های فلم برداری، احزاب سیاسی، اتحادیه های کارگری، کمیسیون های حقوق بشر و غیره حاکمیت کامل دارند، با تمام قوا تلاش می نمایند تا پول های مردم را بیشتر به جیب بزنند، یکی ازین تلاش ها به اعتیاد کشاندن توده های مردم میباشد و به این خاطر "حقوق شهروندان" درین کشورها ظاهر زیبا دارد، ولی عملاً ادعای چنین حقوقی در چنین جوامعی جز فکر احمقانه چیز دیگری بوده نمی تواند.

رژیم های حاکم بر کشور های امپریالیستی که ظاهراً با قضایا اخلاقی برخورد می کنند و به اصطلاح از هر نوع آزادی برای مردم دفاع می نمایند، در عمل ضد انسانی ترین و بد اخلاق ترین رژیم های تاریخ می باشند، به مجردیکه بوش دوم وارد کاخ سفید شد، به لغو قرار داد ضد موشکهای دور پرواز با روسیه (تا بتواند برنامه دفاع ضد موشکی خود را پیاده کند)، رد قرار داد ممنوعیت آزمایشات اتمی، سرپیچی از پذیرش دادگاه جنایی بین المللی، رد قرار داد محیط زیست کیوتو (امریکا به تنهایی 60 درصد گاز های گلخانه ای را تولید می کند)، مخالفت با کار برد مین های زمینی، مخالفت با ممنوعیت کار کودکان و شکنجه در زندان ها، زورگویانه و ضد انسانی دست زده نشان داد که دموکراسی نیرومند ایالات متحده چه معنی دارد.

کدام یک از موارد بالا با حقوق شهروندی امریکاییان و یا شهروندان جهان همخوانی دارند؟ نهادهای جامعه مدنی از این زورگویی های "قانونی" ایالات متحده، این شاخص ترین نمونه جامعه مدنی، چگونه دفاع کرده می توانند؟

در جریان انتخابات 1992 دسته ای از استادان مشهور امریکایی طرحی را مبنی بر کاهش 2 درصد بودجه نظامی امریکا (بدون اینکه به سلامت نظامی کشور آسیب برسد) را به کنتون پیشنهاد کردند که با این کاهش بودجه نظامی، می توان شغل های فراوان جدیدی را ایجاد کرد، فقر و جنایت را کاهش داد (این استادان از فقر مردم تشویش داشتند و گراف جنایت در ایالات متحده در سطحی است که هر روز امریکاییان هدف گلوله افراد مافیایی و ناراضیان اجتماعی قرار می گیرند. بارها کشتار های دستجمعی در آن کشور براه افتاده و آخرین اقدام، کشتار 32 نفر محصل در ماه اپریل 2007 توسط یک جوان کوریایی بود و هفته ای بعد از آن یکی از کارمندان ناسا، همکار خود را به قتل رساند و خودش نیز دست به خودکشی زد. نیرو های امنیتی همیشه این جنایات را به مشکلات روانی شخصی نسبت می دهند، در حالیکه ناشی از مشکلات روانی عموم جامعه می باشند) و هم به منابع سالم و الترناتیو انرژی بدون اینکه محیط زیست را آلوده سازد، دست یافت. در ابتدا کنتون این پیشنهاد را به گرمی پذیرفت و همینکه به کاخ سفید راه یافت و چون اندیشه خدمت به خلق در ذات رژیم های سرمایه داری وجود ندارد، آن وعده را شکست و در عوض به سفارش های وزیر خزانه داری اش، رابرت رویین (سرمایه دار بزرگ وال ستریت و رییس سیتی بانک امریکا در آن زمان) گوش داد تا به رونق بورس سهام نیویارک پردازد، نه کاهش فقر و بهبود وضع محیط زیست. با چنین وضعیتی که از سوی ملیاردرها در جامعه سرمایه داری حاکم است، این موعظه فوکویاما به عنوان تئورسن جامعه مدنی چه جایی میتواند داشته باشد، و قتیکه میگوید :

"اگر ما انسان ها آزاد هستیم و به خود احترام می گذاریم، نه پوشالی و دست نشانده، اگر ما شهروند هستیم نه رعیت، اگر انسان های متفکر هستیم نه وسیله تحقق تفکر بیگانگان، اگر میهن خود را دوست داریم و در برابر مردم خود احساس مسوولیت می نمایم، باید دگر از پرستش و تقدس حاکمیت دست بکشیم و منتظر خیریه از جانب قدرت دولتی نباشیم و در عوض با درایت و فرزاندگی و هوشیاری سیاسی متوجه عملکرد سیاستمداران، برخورد آنان نسبت خواست های انسانی، شرف و ناموس مردم، آزادی های طبیعی و شهروندی و بالاخره متوجه این امر باشیم که مشی و سیاست دولت تا چه اندازه رفاه عامه و عدالت اجتماعی را تضمین و تأمین می نماید، چگونه بیکاری، فقر، گرسنگی، بیسوادی و جهالت را می ستیزد و نان، پوشاک و مسکن را برای مردم به ارمغان می آورد".

فلاسفه بورژوازی همیشه موعظه می کنند، ولی راه های عملی را یا نمی دانند و یا نمی خواهند نشان بدهند. فوکویاما با این موعظه و شعار برای انسان ها بهروزی می خواهد، اما اینکه این انسان ها چگونه به این فرمایشات دست یابند را نشان نمی دهند. او از سرمایه داران می خواهد که در جامعه مدنی سر عقل آیند و در راه خیر و فلاح بشریت گام بردارند. اما تا زمانیکه

ارزش اضافی و انباشت سرمایه وجود داشته باشد و وسایل تولید در دست عده ای محدودی قرار داشته باشد، می توان به چنین خیر و فلاحی رسید؟ فوکویاماها به این پرسش پاسخی ندارند و ازین جاست که با چنین افکاری نباید راه بهروزی را پالید، بلکه با علم رهایی مارکسیزم بدنبال پیشاهنگ طبقه کارگر رفت و وسایل تولید را عمومی ساخت تا 95 درصد جامعه از بند استثمار رهایی یابند.

فوکویاما در جای دیگر اینطور حلو حلو می گوید: «برای استقرار حقوق شهروندی این موارد را لازمی می دانم :

- تمام انسان ها بدون در نظر داشت وابستگی های قومی و سایر تمایزات اختصاصی، باید در تمام عرصه های زندگی دارای حقوق، آزادی ها و مکلفیت های مساوی باشند. این معیار انسانی و بشری امروز به حیث محک قضاوت که بدون آن نمیتوان هیچ یک از پدیده های اجتماعی، پروسه های فنی و فن آوری را درست نمود، در دسترس استفاده باشد.

- تمام اقوام و ملیت ها (مردمان) بدون در نظر داشت کمیت و سطح رشد آنان با هم مساوی اند.

- ارتباط متقابل میان حقوق و آزادی های انسان و حقوق و آزادی های اقوام و ملیت ها گسست ناپذیر و انعطاف ناپذیر است. مردم آزاد بوده نمیتوانند اگر حقوق و آزادی های انسان مربوط به آن پامال گردد و همچنان هیچ انسانی آزاد بوده نمیتواند، اگر حقوق و آزادی های مردم او پامال گردد.

- هر نوع تقسیم قدرت و شکل اداره نزدیک شدن و در آمیختن آن با مردم بی روح و غیر زنده خواهد بود، اگر هر انسان خود را شهروند تصور نکند و نخواهد که شهروند باشد».

باز هم فوکویاما فقط به بیان مسایل پرداخته است، اینکه شهروندان چگونه وضعی، مخصوصاً در کشور های سرمایه داری را تغییر بدهند و به این اهداف دست یابند، چیزی ننوشته است و باز هم او نمیداند، تا زمانیکه ارزش اضافی و انباشت سرمایه در دست عده ای محدودی متمرکز باشد. این موعظه ها فقط بدرد آرشیف ها خواهند خورد.

دموکراسی، رأی و انتخاب:

"فریدمن" اقتصاددان مشهور امریکایی، سود را جوهر دموکراسی دانست و این "شرافتمندانه ترین" تعریفی است که یک تیورسین بورژوازی از دموکراسی لیبرال ارائه می دارد. امپریالیست های حاکم بر ایالات متحده که خود را قهرمانان دموکراسی لیبرال دانسته و نظم نوین جهان را تطبیق این دموکراسی می دانند، در تقسیم امتیاز جهت سرمایه گذاری در باز سازی عراق به صراحت اعلان نمودند که سود قسمت شده به خون ریخته شده بستگی دارد. این همان سودیست که از تحمیل دموکراسی توسط چکمه پوشان امریکایی بر عراق به دست می آید و با تعریف «فریدمن» همخوانی دارد. در حالیکه فوکویاما در استقرار جامعه مدنی اش با این خیالات برای دموکراسی مسوولیت قایل می شود "دموکراسی مستلزم تنظیم و تحقق چنان مشی دولتی است که حقوق اقتصادی، اجتماعی، معنوی، سیاسی و آزادی های هر شهروند (و ازین طریق تمام مردم) را در بر بگیرد و تضمین کند".

در حالیکه در دوران سرمایه داری پیشرفته که شرایط عالی تکوین جامعه مدنی را به نمایش می گذارد، رأی و انتخاب به گونه ای است که کاندیدای ریاست جمهوری، پارلمان، شاروالی ها و والی ها باید واجد شرایط خاص پولی باشند، شرایطی که فقط سرمایه داران توان چنان کاندیدی را دارند. این اولین قیدی است که در به اصطلاح آزادی رأی و انتخاب در جوامع "پیشرفته" وجود دارد. برای اینکه کاندیدی خود را معرفی کرده بتواند باید به رسانه ها، مخصوصاً تصویری مراجعه نماید. مصرف هر ثانیه این رسانه ها مستلزم پرداخت پول هایی است که فقط برای سرمایه داران بزرگ ممکن است، نه هیچ کارگر

و خرده بورژوازی و دهها قید دیگر که ورود غیر سرمایه داران را به نهاد های انتخابی قدرت در کشور های پیشرفته جامعه مدنی ناممکن می سازد. مخصوصاً اگر آنانی که فکر بورژوازی نداشته باشند، هرگز قادر به کاندید و اخذ رأی نخواهند شد. برای اینکه این کاندیدی و این مصارف ممکن گردد، باید بانکها و کمپنی های بزرگ در عقب کاندید قرار داشته باشند. چون برای رسیدن به موقعیت های "انتخابی" در کشورهای پیشرفته سرمایه داری قانوناً قیدهایی وجود دارد که جز سرمایه داران برای دیگران ورود ممنوع اعلان شده است، رأی دهندگان نیز در احزاب و اتحادیه هایی جمع میشوند که سکان آن ها در دست سرمایه داران بوده و نظر بزرگان احزاب و اتحادیه ها تعیین کننده رأی اعضا می باشند. آنانیکه ازین انتخاب و رأی نفرت دارند و آنرا وسیله ای جهت به قدرت رسیدن فقط استثمارگران می دانند، مقاومتی که در برابر آن انجام داده می توانند، عدم شرکت در رأی گیری است و چنان است که در تمامی کشورهای امپریالیستی، در تمام انتخابات آنها به ندرت 60 درصد مردم شرکت می کنند و بقیه به تحریم انتخابات می پردازند. تحریمی که در وطن ما در جریان انتخابات پارلمان صورت گرفت و چون مشقت کثیفی از جنایتکاران خود را کاندید کرده بودند، بیش از 50 درصد مردم، انتخابات را تحریم کردند و انزجار خود را نسبت به کاندیدان اعلان نمودند.

نهاد های جامعه مدنی از دموکراسی، انتخابات، رأی و شرکت مردم در جامعه مدنی صحبت می کنند، ولی این قیدهایی که این فرمایشات را فقط برای عده ای محدودی مقید می سازند و عملاً در کشور های پیشرفته سرمایه داری یا قله جامعه مدنی چون امریکا، انگلیس و فرانسه وجود دارد، چیزی نمی گویند، زیرا گردانندگان این نهاد ها وظیفه شان می دانند تا در میان جوامع نیمه فیودال - بورژوازی، نیمه مستعمره و نیمه سرمایه دار تا سرمایه داری ایفای وظیفه نمایند. بجای این فرهنگ ها، فرهنگ سرمایه داری جاگزین گردد و در آخرین تحلیل کشور های نیمه سرمایه دار در وابستگی کامل به کشور های امپریالیستی قرار گیرند، پایگاه های نظامی امپریالیست ها درین کشورها جابجا شوند و بازار، نیروی کار و مواد خام این کشور ها به پای امپریالیست ها فدا گردند. زیرا منظور از استقرار جامعه مدنی غیر ازین چیز دیگری برای سران نهاد های جامعه مدنی نمی باشد. 629 میلیون دالریکه در انتخابات 2004 میان بوش و جان کری در امریکا به مصرف رسید، از طرف 50 کمپنی به این دو کاندید داده شده بود. انتقال قدرت از یک رهبر حزب به عین همان حزب و یا حزب دو قلو در کشورهای با جامعه مدنی بی شباهت به رژیم های پوسیده شاهی نیست که قدرت بشکل موروثی منتقل می گردد و این انتقال قدرت به مقدار حمایت و مصرف سرمایه داران بزرگ بستگی دارد، نه حمایت مردمی.

این رأی گیری ها که در ظاهر بسیار دموکراتیک به نظر می رسند، در پشت پرده صد ها زد و بند را با خود داشته و میلیون ها دالر میان اتحادیه ها و کمپنی های مختلف سرمایه داری بخاطر خرید و فروش رای پایین و بالا می شود. چون جامعه سرمایه داری در ذات خود مملو از حيله و نیرنگ بوده، هر سرمایه دار تلاش دارد تا گلوی حریفش را بفشارد، این گلو فشردن ها در جریان انتخابات این کشور ها حدت بیشتر کسب کرده که فقط گوشه های کوچکی از آن ها در مطبوعات راه پیدا میکنند .

حزب:

در هیچ جای جهان حزب غیر طبقاتی وجود ندارد. در جوامع پیشرفته سرمایه داری، احزاب توسط سرمایه داران بزرگ ساخته شده و هر حزب نماینده بخشی از سرمایه داری همان کشور به حساب می آید. مثلاً حزب جمهوریخواه در امریکا نماینده کمپنی های نفتی و حزب دموکرات نماینده کمپنی های کالایی می باشد. در امریکا، انگلیس، فرانسه، جاپان و آلمان

هم احزاب از فعالان سیاسی کنسرسیوم های بزرگ سرمایه داری تشکیل شده و منطقاً برای منافع همین سرمایه داران کار کرده، تلاش می نمایند تا قدرت را بدست بگیرند و ازین طریق به نفع کمپنی های خود بیشتر کار کنند.

در کشور های سرمایه داری، احزاب سیاسی هم دولت را می سازند و هم جزئی از نهاد های جامعه مدنی آن کشورها بوده، طراحان اصلی سیاست های اقتصادی آن ها به حساب می آیند. فعالان و کادر های این احزاب برای استقرار هر چه بیشتر و محکمتر جامعه سرمایه داری استراتژی و تاکتیک وضع می کنند و پیوسته نقایص سیستم را ارزیابی کرده در جهت اصلاح آن می برانند. ایدئولوژی این احزاب در چارچوب قانونی منافع جامعه سرمایه داری قرار داشته، رعایت قانون، احترام به مالکیت خصوصی، احترام به تصامیمی که در چارچوب منافع استراتژیک کشور گرفته می شود، مبارزه بر ضد خشونت که اگر زحمتکشان کشور جهت کسب معیشت بهتر به راه بیاندازند، طرح قرار داد های تجاوز کارانه و استعمار گرانه در سطح بین المللی و غیره، از وظایف این احزاب به شمار می رود.

این احزاب در جوامع اروپایی و امریکایی با چنین مشخصاتی مدافعان جامعه مدنی، آزادی و عدالت می باشند!! در کشور ما و کشورهایی چون افغانستان که احزاب سیاسی، خود را جزئی از نهادهای جامعه مدنی می دانند، در مورد تمامی این گندگی های کشور های امپریالیستی کلمه ای بر زبان نیاورده و به اشکال گوناگون به توجیه کار آنها می پردازند. اکثریت احزابی که بعد از 11 سپتامبر یا از استحاله تنظیم ها یا از توتۀ توتۀ شدن حزب دموکراتیک خلق و یا با تفکرات دیگری عرض اندام نمودند، قانون اساسی افغانستان را پذیرفته و به این ترتیب به بازار آزاد، دموکراسی لیبرالی، سرمایه گذاری های امپریالیستی، رسیدن به جامعه مدنی و غیره صحنه گذاشته اند. عده ای ازین احزاب به صورت رسمی عضو نهاد های جامعه مدنی می باشند. بسیاری ازین احزاب یا از سوی امریکا یا اروپا و یا همسایگان ما تمویل شده، قلاده های وابستگی را به گردن دارند، جز از فاشیست های مذهبی وابسته به ایران و پاکستان، اکثریت دیگر احزاب در رسیدن به فرهنگ بورژوازی تلاش می نمایند، عده ای از رهبران این احزاب در سفارت امریکا درس حزب سازی می آموزند، عده ای را شبکه امریکای «ان دی آی» درس می دهند و عده ای هم که مورد الطاف قرار نمی گیرند، حد اقل ابراز می دارند که ما معتقد به اشغال افغانستان به وسیله چکمه پوشان امریکایی نیستیم!! امریکایی ها با این درس های شان جز اینکه ازین رهبران احزاب بخواهند که چون احزاب بورژوایی اروپا و امریکا خصوصی سازی، سرمایه غربی و دلالی، استقرار جامعه آزاد سرمایه داری، استقرار پایگاه های نظامی امپریالیست ها در خاک افغانستان جهت حفظ منافع امپریالیست ها در منطقه و جهان، پلورالیزم و کثرت گرایی، استثمار و طبقات، مخالفت با هر نوع قیام های زحمتکشان و قانون پذیری را بپذیرند و بعد از پیاده کردن آنها عمل نمایند، چه چیزی را می خواهند؟ این احزاب چون ظاهراً با تفکر طبقاتی ایجاد نشده اند، بدنبال دنیای آزاد و تمویل سرگردان اند و این هم معلوم است که این تمویل از کجا ها صورت می گیرد که ماهیت واقعی آنها را به عنوان نهاد های جامعه مدنی روشن میسازد.

وقتی جامعه مدنی بر چنین ستون هایی آباد می گردد و معیار جامعه مدنی در توضیح نهاد هایش به اصطلاح خدمت به مردم می باشد، با یک نظر می توان فهمید که جامعه مدنی سرابی از امید ها و آرزو های روشنفکران سرگردان و به بن بست رسیده بعد از به اصطلاح فروپاشی کمونیزم است که رژیم سرمایه داری را با تمام کوائف آن پذیرفته و انتظار مدیر شدن در رده های بالایی چنان جامعه را در آینده دارند و شرمندۀ شرمندۀ میخوانند، خائنان ملی آیندۀ کشور باشند.

عده ای از احزاب سیاسی کشور ما تا هنوز در میان افکار فیودالی و بورژوازی در نوسان بوده، تلاش می نمایند تا بشکلی این دو را آشتی بدهند، وقتی در برابر سنت ها و جهالت های دینی قرار می گیرند، می خواهند مدنی شوند و وقتی با اخلاقیات

غرب رو به رو می شوند بر "سنت های پسندیده افغانی" تأکید می نمایند. رهبران این احزاب خط فکری معینی نداشته در شرایط کنونی بدنبال جایگاه خاص خود سرگردان می باشند. بعضی از احزابی که با بار چپ کمونیستی وارد عرصه شده اند، با اینکه از سیاست های امریکا، بازار آزاد، فقر و بدبختی مردم، نا کارایی حاکمیت ناراضی اند، اما شرمند شرمند دموکراسی لیبرال را می پذیرند.

هر چه آهنگ نفوذ فرهنگ، اقتصاد و افکار بورژوازی در افغانستان تقویت گردد، به همان اندازه این احزاب در جایگاه های خاص ایدیولوژیک شان مستقر می گردند و بر طبق سیاست های میلیاردرها فقط دو حزب به اصطلاح نیرومند پوزیسیون و اپوزیسیون باقی می مانند. بسیاری از اهماله شده های این احزاب و یا سران انجوها از کثرت احزاب ناراضی اند و می خواهند چون امریکا، انگلیس، فرانسه و جاپان دو حزب یا دو جناح در کشور ما هم به میان بیاید که گاه یکی در قدرت و دیگری به اصطلاح مخالف قدرت باشد و به اینصورت هم دموکراسی تمثیل شود و هم از "خشونت های طبقاتی" جلوگیری به عمل آید.

آزادی بیان و آزادی رسانه ها:

آزادی بیان و آزادی رسانه ها متمم یکدیگر بوده، بدون آزادی بیان، رسانه ها و آزادی شان معنی ندارد، زیرا باید آزادی بیان وجود داشته باشد که رسانه ها قادر به گفتن یا نوشتن چیزی گردند و به عکس اگر رسانه ای وجود نداشته باشد و آزادانه عمل نکند، نمی تواند طریقی برای بیان وجود داشته باشد.

با تمام تبلیغاتی که در جوامع سرمایه داری برای به اصطلاح آزادی بیان صورت می گیرد، ولی دقیقاً حدی به آن قایل اند، این آزادی تا جاییکه به آزادی دیگران لطمه وارد نسازد مجاز است، هتک حرمت نباید صورت گیرد و انتقاد باید در محدوده قانون باشد، گزارشگران و نویسندگان عموماً بیطرف باشند و بدون سند درباره کسی چیزی ننویسند، در غیر آن محاکم و زندان در انتظار این آزادی خواهد بود.

این آزادی با این همه محدودیت به پرنده ای بی بال و پری می ماند که انتظار پرواز داشتن از آن خیال واهی است. قانونی که این آزادی در محدوده آن شناور است، را قبلاً مورد ارزیابی قرار دادیم که در جوامع سرمایه داری به وسیله چه کسانی نوشته می شود و به نفع کدام افراد و طبقات می باشد.

در جامعه مدنی، آزادی رسانه ها وجود دارد، ولی بر این رسانه ها کمپنی هایی سرمایه گذاری می کنند که بدون اجازه روسای ملیاردر آن چیزی پایین و بالا گفته یا نوشته نمی توانند. درین جامعه جناح هایی از قدرت اقتصادی، دولتی و رسانه ای طوری پیوند دارند که چون زنجیره یکی دیگری را تقویت میکنند. اگر انگلستان را طور نمونه در نظر بگیریم نشرات «دیلی تلگراف»، «تایمز لندن» و «دیلی مایل» از کاندیدان حزب محافظه کار در پارلمان حمایت میکنند، چون کمپنی هایی که این نشرات مربوط آنها اند، با کمپنی های اقتصادی که حزب محافظه کار را ساخته اند پیوند مستقیم مالی دارند و در مقابل «گاردین» و «دیلی میرور» از کاندیدان حزب کارگر پشتیبانی کرده به نفع آنان و سیاست های شان تبلیغ مینمایند. در امریکا نیز رابطه میان احزاب جمهوری خواه و دموکرات با نشرات چنین پیوندی داشته و در فرانسه نیز همچنان است. اینها همه در آخرین تحلیل ریشه در کمپنی های مشترک اقتصادی دارند و به اینصورت تمام این رسانه ها و احزاب در انگلستان سرمایه داران معینی بند بوده، اربابان پول بر نهاد های جامعه مدنی حکمروایی می کنند. بر فرق جامعه مدنی و نهاد های آن مثنی ملیاردر زور گو و اربابی که جز چوشیدن شیره جان خلق کاری ندارند، قرار دارند.

رادیو های آزادی و بی بی سی که از بزرگترین بنگاه های خبر پراکنی جهان اند، به وسیله امریکا و انگلیس ایجاد شده و با وجودیکه بر بی طرفی و آزادی بیان تأکید دارند، عملاً این دو رادیو ذهنیت های عامه را در مناطق مختلف جهان جهت پیاده شدن سیاست های امپریالیستی این دو کشور آماده کرده، شرایط صدور سرمایه را برای رژیم های شان مساعد می سازند. امپریالیست ها که نقش تبلیغی رسانه ها را در القاء نمودن افکار و اهداف خاص شان فوق العاده مؤثر می دانند و در دنیای امروز بدون چنین تبلیغاتی پیاده نمودن تاکتیک ها و استراتژی های استعماری شانرا نا ممکن می دانند، بنگاه های غول پیکر رسانه ای را با میلیون ها دالر ایجاد نموده اند. مصارف سالانه رادیو آزادی به 29 میلیون دالر می رسد و از نقش بی بی سی در سمت دهی سیاست های تفرقه افکنانه و استعمار گرانه ی آن در کشور ما کسی انکار کرده نمی تواند، بنگاه های خبر پراکنی ایالات متحده در یکروز، حجمی از خبر و گزارش را پخش می کنند که تمامی کشور های جهان سوم در یکسال آنرا پخش کرده نمی توانند که خود نقش رسانه ها و یا به اصطلاح آزادی بیان را با پیاده نمودن سیاست های استثمارگری امریکا در جهان به روشنی نشان می دهد، این همان نهادهایی اند که گفته می شود در رسیدن به جامعه مدنی تلاش می نمایند !!

در کشور ما قرار است قانون آزادی بیان و رسانه ها را سرجنایتکاری مثل محقق رقم بزند و نشراتی زیر رهبری سیاف، خلیلی، محقق، انوری، ربانی و دیگران به چاپ می رسند که عده ای از آنها بخشی از نهاد های جامعه مدنی میباشند !!

غربی ها طی پنجسال گذشته، تلاش های بسیاری نموده اند تا رسانه های افغانستان را با معیارات آزادی بیان و رسانه های غربی میزان نمایند و به این خاطر برای ژورنالستان صد ها سیمینار و کنفرانس برگزار کرده ، کار ژورنالستیک معیاری غربی را آموزش داده اند، کاریکه در آخرین تحلیل در خدمت استقرار جامعه مدنی قرار می گیرد و به این خاطر دلالتان فرهنگی بسیاری را به افغانستان گسیل کرده اند. آنها گروپ های میدیایی چون آئینه، کلید، سیاره، آی پی اس، فریدریش ایبرت، سی آی جی، انترنویز، انترپرس، پژواک و غیره را تأسیس کرده و در جهت ایجاد تلویزیون ها و رادیو های بیشتری تلاش دارند. علاوه به دلالتان و جواسیس غربی که در بخش رسانه ها به افغانستان اعزام شده اند، تلاش صورت گرفته است تا از عوامل ایرانی شان که به زبان "شیرین دری" صحبت می کنند بیشتر در افغانستان سود ببرند. به این خاطر افرادی چون باقر معین، معصومه طرفه، رضا دقتی، پویا قندهاری، خانم گیسو و دیگران را به کار گماشته اند و بی آنکه ظاهراً فهمیده شود، آقای معین و خانم طرفه در هر سیمینار و کنفرانسی نه تنها حاضر اند که گاهی میزبان افغان ها در کابل می گردند و اینکه با کدام طلسماتی اینان اینگونه سروان آزادی بیان و مطبوعات افغانستان شده اند، هیچکس نه سؤالی دارد و نه می پرسد، چون "جامعه جهانی در افغانستان حضور یافته است" و اینان مدعیان جامعه مدنی و آزادی بیان به گونه ی سفرای فرهنگی غرب در افغانستان عمل می کنند .

امریکاییان کسانی را به بورس ها و تور های ژورنالستیک دعوت می کنند و جایزه های بهترین ایدیتور ها را برای شان می دهند که از سواد نسبی خواندن و نوشتن برخوردار نیستند، چه رسد به اینکه قهرمانان سواد و نویسندگان ماهری باشند، زیرا معیار امپریالیست ها در تعیین چنین افرادی نه دانش ژورنالستیک که روابط خاص شبکه ای بوده و می خواهند برای عوامل شان در کشور های نیمه سرمایه داری به عنوان قهرمانان آزادی بیان و رسانه ها تبلیغ نمایند و آنرا قهرمانان این عرصه وانمود سازند.

امریکا که نظم نوین جهانی اش را با رنگ نارنجی سامان می دهد و انقلابات نارنجی را به راه می اندازد، انقلاباتی که در آن ها وابستگی به قدرت میرسند، تلاش می نماید تا به صورت آرام و خزانده این رنگ را در اذهان رسانه های افغانستان و از آن طریق در روح تمام جامعه بدماند و به این خاطر اکنون در نشان تلویزیون طلوع ، تلویزیون لمر، رادیو آزادی، مجله کلید

و گروپ کلید، رادیو صبح بخیر افغانستان، شبکه مخابراتی اریبا، سایت انترنتی معین، آیسیک، تابلو های افغان بیسیم، نشان کام ایر و غیره نوار های نارنجی هموار شده اند، تا نظم نوین ازین طریق ذهنیت های مردم را اشغال نماید و به این صورت رسانه ها و آزادی بیان را به عنوان دو ابزار در خدمت سیاست های استعماری اش قرار دهد. چیزیکه دلالان ژورنالیستیک امریکا، حضور آن کشور را در افغانستان «غنیمت» می شمارند!!

کمیسیون های حقوق بشر و پروژه های عدالتخواهی:

در جوامعی که شگاف طبقاتی به گستردگی 5 و 95 در صد عمیق باشد، در صورتیکه 5 در صد جامعه بیش از 90 در صد نعمات مادی و معنوی را در کنترل داشته، استثمار به خشن ترین وجه آن جریان داشته باشد، مافیا، تن فروشی، اعتیاد، بهره کشی، تجاوز به کشور های دیگر، تولید سلاح های کشتار جمعی، تولید گاز های گلخانه ای تا حدی که بزودی درجه حرارت زمین 4 درجه ازدیاد خواهد یافت و یخ های قطب، آب شده و زندگی ملیون ها آدم در معرض مرگ قرار خواهد گرفت و لایه ازون که محافظ بسیاری امراض انسانی است پاره پاره خواهد شد و غیره، چگونه می توان از حقوق بشر و عدالت در جهان نام برد. در چنین جوامع و شرایطی عدالت و حقوق بشر روپوش های کثیفی اند که بورژوازی می خواهد با علم نمودن آنها تمامی کثافت کاری هایش را استتار نماید.

این دو مقوله (حقوق بشر و عدالت) به اصطلاح برگ های برنده ای اند که تیورین های استقرار جامعه مدنی آنها را در مقابل "ستم ها و استبداد های جوامع سوسیالیستی" علم کرده "حق و آزادی" در جوامع مدنی را به نمایش می گذارند. این کمیسیون ها و پروژه ها که زیر نظر مستقیم و یا غیر مستقیم کشور های امپریالیستی کار می کنند و مصارف شان را می پردازند، آیا می توان از آنها امید عدالت را داشت؟ حامیان امپریالیستی این کمیسیون ها شارون که به قصاب فلسطین مشهور است و پینوشه که خلق شیلی را قتل عام کرد و ملیون بار فاشیست تر و جنایتکار تر از میلو سویچ و صدام حسین بودند، این دو را محاکمه و اعدام می کنند و آن دو را تقدیر می نمایند، چگونه می توان به این «دموکراسی نیرومند جهان» اعتماد کرد؟ عموماً در گزارش های سالانه این کمیسیون ها به کشورهایی برخورد میشود که سرسازگاری با غرب ندارند و گهگاهی بخاطریکه جهانیان فکر نکنند که آنها کاملاً آله دست غربی ها اند، به انتقاداتی از آن کشورها نیز می پردازند. آیا این انتقادات در تغییر حقوق بشر اثری به جا می گذارند؟ مثلاً در فقر، بیکاری، شدت استثمار، چاپیدن سرمایه های ملی خلق ها، شگاف های طبقاتی، تمرکز سرمایه، تجاوز به کشور ها، قتل عام ها، و غیره چه تاثیری به جا گذاشته اند؟ آیا از این جنایت ها کاسته شده؟ نه، نه تنها کاسته نشده که بر بسیاری آن ها پرده انداخته، ذهنیت مردم را از توسل به راه های اساسی در تغییر آن ها باز داشته اند. لذا نبود این نهاد ها هزار بار از بود آنها بهتر است، زیرا مردم به امتیازات کوچک و غیر اساسی در حد چند حرف اخلاقی عادت نکرده، راه های تغییر عمیق اجتماعی را با قیام های شان درپیش خواهند گرفت. هدف این کمیسیون ها هم غیر از خاک زدن به چشم توده ها چیز دیگری نمیشد.

کمیسیون حقوق بشر افغانستان از نهاد های مهم و اساسی جامعه مدنی افغانستان بوده، ولی در عمل قادر به انجام کوچکترین کاری در تامین عدالت و اعاده ای حقوق مردم نشده، ملیون ها دالری که از کشور های امپریالیستی به آن می رسد و گردانندگان آن جز دلالان غربی ماهیتی ندارند و غربی ها آنان را در قصر ها جا داده، بر آخرین مودل موتر ها سوار کرده، هر از گاهی مدال هایی را به گردن های شان می آویزند و همیشه در رفت و آمد به مدینه فاضله شان (امریکا) قرار دارند. اینان هم تلاش می نمایند تا بهشت کشور های امپریالیستی و نحوه معیشت، کار و زندگی مردم آنجا را برای افغان ها تبلیغ

کنند. بنابر این هرگز نمیتوان انتظار داشت که چنین کمیسیونی قدمی در جهت عدالت بردارد. بزرگان این کمیسیون از جایی تغذیه و تمویل می شوند و درس عدالت می آموزند که بدترین بی عدالتی ها از آنجا صورت میگیرد و آن استثمارگران غربی اند که در حمایت از بدترین جنایتکاران ضد بشر قرار دارند. لذا پروژه عدالت این کمیسیون که به عق سربالایی شباهت دارد، بیشتر بر مصالحه، عفو، بخشش، همگرایی و غیره با جنایتکاران خلقی، پرچمی، تنظیمی و طالبی تأکید دارد، تا از انتقام خلقی که از دم ساطور این جنایتکاران ضربت سختی دید و تا حال سنگفرش های کشور ما خونین اند، در امان بمانند.

تأمین عدالت و استقرار جامعه عدل و برابری به وسیله جواسیس و قلاده بندانی چون سیما سمر و نادر نادری بی شباهت به توقع عدالت از خلیلزاد و سیاف نیست. از روی این کمیسیون ها و افراد و اشخاص آن ها به آسانی میتوان حدس زد که جامعه مدنی اینان چگونه جامعه ای است و حقوق بشر، آزادی و عدالت چگونه در آن تمثیل می گردد؟

کلام آخر:

با توضیحاتی که در مورد نهاد های جامعه مدنی و نظرات تیوریسنان و منادیان آن داده شد، جامعه مدنی در آخرین تحلیل جز استقرار یک جامعه بورژوایی که در آن طبقات، ارزش اضافی، استثمار و استبداد رسمیت دایمی مییابند، چیز دیگری نیست. انجوها، رسانه ها، احزاب سیاسی، کمیسیون های بورژوازی که در آن طبقات، ارزش اضافی، استثمار و استبداد رسمیت دایمی می یابد، چیز دیگری نیست. انجوها، رسانه ها، احزاب سیاسی، کمیسیون های حقوق بشر و دهها نهاد دیگر در جوامع نیمه سرمایه داری و سرمایه داری به عنوان نهاد های جامعه مدنی کاری جز تحقق و جاودانه نمودن چنین رژیم هایی و ایجاد روابط طبقاتی با مقولات فریبنده ای چون دموکراسی، مردم سالاری و آزادی بیان ندارند.

سران این نهاد ها با پول هاییکه از ملینارد های سرمایه می گیرند، تلاش می نمایند تا با اعلان پایان تاریخ!! بهره کشی و طبقات را نابود نشدنی نشان دهند و ثروت های جهان را به کام عده ای معدودی از اربابان سرمایه فرو برند.

تیوری جامعه مدنی، امروز در برابر جامعه سوسیالیستی برای بشر از سوی بورژوازی قرار داده شده و آن را طوری هدف غایی و نهایی انسان ها وانمود می سازند که گویی تمامی راه ها جبراً به چنین جامعه ای می انجامد، جامعه ای که خیر و فلاح بشریت در آن نهفته است و هر نوع تلاش و تقلل در برابر آن کاری عبث و بیهوده ای بیش نیست!!

به قول تیوری پردازان جامعه مدنی، در امریکا، انگلیس و فرانسه امروز عالیتین و انسانی ترین سطح دستیابی به چنین جامعه ای در حال تکوین است، دموکراتیک ترین و مردم سالار ترین رژیم هایی بر این کشور ها حاکمیت دارند!! رژیم هایی که با سیاست های چپاولگرانه سرمایه داران اداره می شوند و در چارکنج جهان به غارت مصروف اند و هزاران مشکل اجتماعی، جوامع آنها را فرا گرفته که اگر ارتش، پولیس، زندان، جاسوس و محاکم در نگهبانی و حراست از آنها شب و روز پاسبانی نکنند، تنها تظاهرات ملیونی پاریس قادر است که سر دمداران ثروت در فرانسه را تکه پاره کنند و سیاهان امریکا مشت قلیل دموکرات و جمهوریخواه بر قدرت در آن کشور را نیست و نابود سازند.

در کشور ما که بعد از 11 سپتامبر در سایه نظامیان امریکا دولت های پوشالی یکی پی دیگر به میان آمدند و جنایتکار ترین و وطنفروش ترین افرادی در رأس حاکمیت قرار گرفتند، تبلیغ برای رسیدن به جامعه مدنی از طریق سران انجوها، رسانه ها، احزاب سیاسی و دلالان فرهنگی که جوقه جوقه از غرب وارد افغانستان شدند، با حجم بلندی آغاز گردید. نهاد های جامعه

مدنی با پول کشور های امپریالیسی به فعالیت های گسترده ای دست زدند، نهادهایی که مظهر فساد، بی عدالتی، مزدوری، اختلاس و دزدی به شمار می روند.

درین پنجاه سال که سران این نهاد ها با تدویر صد ها کنفرانس و سیمینار و پروپوزل سازی در جهت نهادینه کردن تفکرات بورژوازی و حضور نیروهای اشغالگر امپریالیسی زیر نام دموکراسی، آزادی بیان، آزادی رسانه ها، حقوق شهروندی، آزادی احزاب، پروژه های عدالت و غیره کار می کنند، از لیبرالیزه نمودن اقتصاد، فرهنگ و اجتماع نام می برند. در حالیکه اکثریت قاطع جامعه در فقر، تنگدستی، جنگسالاری، اعتیاد، تروریزم، بی سوادی و صد ها پرابلم دیگر دست و پا می زنند، سود های کلانی به جیب این عده سرازیر میشود.

شعار های فریبدهی نهاد های جامعه مدنی که روشنفکران بسیاری را در ملک ما فریفته، قادر به پاسخگویی به نیاز های اولیه و ابتدایی مردم نشده است. سران این نهادها که 70 درصد کمک های خارجی راچاپیده اند، به زندگی های افسانوی رسیده و در خیانت به حقوق شهروندان افغانستان، کمتر از جنگسالاران جنایت روا نداشته اند. منادیان جامعه مدنی در آخرین مدل موترها سوار اند. در قیمتی ترین قصر ها، خانه و دفتر دارند. فرزندان و اعضای خانواده شان در قیمتی ترین موسسات تحصیلی در داخل و خارج درس می خوانند. قوم و خویش بازی در اکثریت این نهاد ها بیداد می کند. دزدی و اختلاس بدتر از دفاتر دولتی و بلا استثنا در آنها جریان دارد. جز منافع شخصی و خانوادگی کوچکترین روحیه خدمت به خلق در ضمیر آنان وجود ندارد. اکثریت آنان بدتر از افراد تنظیمی در جاسوسی و وطنفروشی غرق اند. تعدادی از سران این نهاد ها با طمطراق، مدعی برابری حقوق زن و مرد اند، ولی به چند زنی توسل میجویند. اعضای دست دوم و سوم آنها چند برابر دیگران دالر می گیرند. اکثر آنان کم سواد، بیکاره و نالایق اند، ظاهر مفشن دارند، معیار دانش نزد آنان زبان انگلیسی است، نسبت به افغان ها، اروپاییان و امریکائیان را بیشتر دوست دارند، با دوستان خارجی بیشتر احساس راحتی، غرور و با لندگی می کنند، همیشه از سیستم های حاکمیت در اروپا و امریکا تمجید می کنند و پیوسته دعا می نمایند که امریکا بار دیگر افغانستان را رها نکند، در جهت استقرار پایگاه های دایمی امریکا و مفاد ناشی از آن در هر مجلس و محفلی تبلیغ می کنند، پیوسته از فرصت طلایی که نصیب افغان ها شده یاد می کنند (چون فرصت حضور امریکا در افغانستان برای خود شان طلایی است)، از انقلاب و قیام توده ها به عنوان خشونت و بربریت یاد کرده، از اعتصاب شدیداً نفرت دارند. افراد لمیده بر قدرت هرچه جنایتکار، فاشیست و فاسد باشند، از نظر اینان (چون بزرگان اند و باید نزاکت رعایت شود) واجب الاحترام اند. توده های مردم مخصوصاً زحمتکشان از نظر اینان نادان، سنت گرا، غبی، عقب مانده و غیر قابل احترام اند و غیره.

گردانندگان جامعه مدنی در کشور ما با چنین مشخصاتی ادعای عدالت، آزادی و حقوق شهروندی دارند. حقوقی که در آخرین تحلیل به پای منافع شخصی خود شان و امپریالیست ها حلال می گردد و اینان جز دلالتان و مبلغان پست بهره کشی انسان از انسان (خائن ملی) چیز دیگری نیستند که فقط طومار فکری آنان و شرایطی را که می خواهند به وجود آورند، باید با انقلاب عمیق اجتماعی که زحمتکشان تمام کشور ها به عنوان مولدان نعمات مادی در حزب پیشاهنگ گرد آیند و بنیاد جامعه مدنی که مضمون آن را حاکمیت سرمایه داران و استثمار می سازد، فرو ریزند، زیرا این یگانه راه آزادی بشریت است. اگر این دلالتان مدنی خود را صد پاره کنند، باز هم تمام راه ها به این انقلاب می انجامد وبالاخره گیوتین انقلاب حلقوم این بردگان سرمایه یا دلالتان جامعه مدنی را خواهد برید، زیرا تا طبقه و استثمار است، راهی جز انقلاب وجود ندارد.

گروه پیشگام افغانستان

ثور 1386